

Ibn Muyassar, *al-Muntaqā min akhbār Miṣr*, ed. Ayman Fu’ād Sayyid, Cairo 1981; Ibn al-Ṣayrafi, *al-Ishāra ilā man nāla al-wizāra*, ed. Ayman Fu’ād Sayyid, Cairo 1990; Ibn Zāfir, *Akhbār al-duwal al-munqaṭi’a*, ed. A. Ferré, Cairo 1972; al-Maqrīzī, *Itti’āz al-ḥunafā’ bi-akhbār al-a’imma al-fāṭimīyyīn al-khulafā’*, vol. 3, ed. Muḥammad Ḥilmī Muḥammad Aḥmad, Cairo 1973; Idem, *al-Khiṭaṭ (al-ma’rūf bi-l-mawā’iz wa-l-i’tibār bi-dhikr al-khiṭaṭ wa-l-āthār)*, 2 vols., Bulaq 1853; Idem, *Kutāb al-muqaṭṭā al-kabūr*, ed. M. al-Ya’lāwī, 8 vols., Beirut 1991; Cahen, C., Quelques chroniques anciennes relatives aux derniers Fatimides, *BIFAO* 37 (1937–8), 1–27.

P. E. WALKER

‘Abbās Sarwānī

‘Abbās Sarwānī was an Afghan historian in Mughal India. He was a member of a *Sarwānī* Afghan family which had settled in the town of Banūr, in the *sarkār* of Sirhind, after receiving 2,000 *bīghās* of land as a maintenance grant during the reign of Bahlūl Lodī. Islām Shāh Sūr renewed the grant to *shaykh* ‘Alī, ‘Abbās’ father; but in 987/1579 the land was reappropriated by the state. ‘Abbās subsequently entered the service of Sayyid Ḥamīd, a scholarly officer of Akbar; and it was on this latter’s instance that he, in 990/1582, wrote his *Tuhfa-yi Akbar Shāhī*, generally known as the *Tārīkh-i Sher Shāhī*, which to this day remains the main Persian source for the rise to power and the sultanate of Sher Shāh.

‘Abbās’ narrative of the life of Sher Shāh is based on information he received from the descendants of Khān-i A’zam ‘Umar Khān Sarwānī, the premier noble of the Lodī sultans, with whom he was connected by marriage: A sister of Sher Shāh was married to a Sarwānī relative of ‘Abbās. His message, however, is not an

aristocratic one. Rather, he emphasises the soldiering and disciplinarian side of Sher Shāh’s career, the equality in his camp, and the direct relationship of Sher Shāh with the men he recruited. Implicit in this seems to be a plea for unity amongst the Afghans of his own time and for a pride based not on status and clan, but on the concept of nation. His Golden Age is that of the reigns of Bahlūl and Sikandar Lodī, the period that preceded the great feuds that destroyed the Lodī sultanate. Sher Shāh, in his view, restored Afghan unity. However, Bahlūl’s tribal and genealogical recipes were no longer valid. Instead, Sher Shāh decreed that in Hindūstān the sultan’s law prevailed over tribal distributive custom and inheritance. The crucial ingredients of politics now were no longer the famous lineages of the Afghans, but the soldiers in the ranks, accumulated treasure, and peasants and the revenue they paid. Because of this almost logistical approach and his analysis of the origins of power, ‘Abbās’ work bears a quality and freshness all its own; something that doubtlessly also reflects the liberal atmosphere at Akbar’s court.

‘Abbās stresses the innovations introduced by Sher Shāh, e.g. in the administration of the land revenue, which he clearly sees as a prefiguration of Akbar’s reforms. Sher Shāh, to summarise his point of view, was not a seditious impostor, as Abū l-Faḍl would have it, but a constructive empire builder worth emulating by an enlightened Mughal ruler. On the one hand, ‘Abbās’ bias is clearly Afghan, even Sarwānī. On the other, like Niẓām al-Dīn Aḥmad, he shows a remarkable empathy with the Rājputs Sher Shāh dealt with, particularly with Pūran Mal Tomar of Raisen, which is in consonance with his patron Akbar’s favourable attitude towards alliances with Rājput chiefs.

حسان انوشه، دا نتشنامه ادب فارسی: ادب فارسی در شبه قاره (هند، پاکستان، بنگلادش)، جلد. چهارم، تهران ۱۳۸۰. ISAM ۱۳۷۵۹۹

عاملی، عبدالحسیب محمد بن احمد بن زین العابدین

عباس خان سروانی

عبادالله کاشانی (e.bā.dol.lāh-e.kā.šā.ni)، حکیم عبادالله کاشانی، ز ۱۰۲۵ق، شاعر ایرانی. از مردم کاشان و استاد در حکمت بود و از سخن تقی اوحدی که وی را «سالب صفات مذمومه و صاحب اخلاق محموده... از امنای مقرب سلطانی، معروف مشهور زمان و از یگه‌های در فن حکمت و تحقیق، محمود سرآمد دوران» می‌خواند، چنین برمی‌آید که وی از پیروان محمود پسیخانی، پیشوای نام‌دار نقطویان، بوده است. در حدود ۱۰۰۵ق به هند کوچید و دست‌کم تا ۱۰۲۵ق در آن سرزمین، بیشتر در لاهور، بوده است. در ۱۰۲۵ق یا اندکی پیش از آن کتابی را از نظر جهانگیر گورکانی، پادشاه هند (۱۰۱۴-۱۰۳۷ق) گذرانید و جهانگیر، به پاداش آن، مستمری درباره او مقرّر داشت. گویند هنگامی که کتابش را به جهانگیر پیشکش می‌کرد، جهانگیر، به جدّ یا مطایبه، بدو گفت که «مناسب تو آنست که کتاب بحر و کوزه به ما بگذرانی نه کتب دیگر» و حکیم عبادالله بیدرنگ پاسخ داد: «وجود حضرت آن دریای ژرفست که "بحر و کوزه" با آن صوت و حرفست / شهنشاه قضاشان قدر تخت - جهانگیر جهانبان جوانبخت». گفتنی است برخی از جمله آثار پسیخانی، از کتاب بحر و کوزه نام برده‌اند. حکیم عبادالله، به گفته تقی اوحدی، اشعار بسیار سروده بود، ولی از آن‌ها ظاهراً تنها اندکی به جا مانده است.

منابع: زندگانی شاه عباس اول، ۹۱۶؛ عرفات العاشقین؛ کاروان هند، ۸۵۸.

برزگر

عباس خان سروانی (ab.bās.xān-e.sar.vā.ni)، فرزند شیخ علی

فرزند شیخ بایزید، ز ۹۹۴ق، تاریخ‌نگار فارسی‌نویس شبه‌قاره. از خاندان سروانی از طایفه افغانی سور بود و نیای بزرگش، حسنوخان، شوهر خواهر شیرشاه سور، فرمانروای هند (۹۶۴-۹۵۲ق) بود. پدر و پدربزرگش نیز در دربار شیرشاه و پسرش اسلام‌شاه (۹۵۲-۹۶۰ق)، مقامی بلند و گرامی داشتند. عباس‌خان در دوره جلال‌الدین اکبر گورکانی (۹۶۳-۱۰۱۴ق) زمین‌های پدرش را که گورکانیان توقیف کرده بودند پس گرفت و در ۹۸۷ق منصب پانصد سوار یافت. در ۹۹۴ق بر اثر بدگویی دشمنانش منصب خود را از دست داد و از دستگاه دولتی اخراج گردید و در پی آن تحت حمایت عبدالرحیم خان خانان (۱۰۳۶ق) درآمد. وی، گویا به فرمان جلال‌الدین اکبر، کتابی در تاریخ به نام تحفة اکبرشاهی در سه طبقه نوشته که از آن امروزه ظاهراً تنها طبقه سوم به جا مانده است و به نام تاریخ شیرشاهی

عاملی، عبدالحسیب محمد بن احمد بن زین العابدین ← عبدالحسیب علوی اصفهانی

عامی اصفهانی (ā.mi.ye.es.fa.hā.ni)، مولانا عامی، - ۱۰۲۶ق، شاعر ایرانی. از عوام‌الناس اصفهان بود. در جوانی به هند رفت. مدت‌ها در دکن به سر برد و نه تنها در شعر و ادب، بلکه در مال و ثروت نیز بسیار ترقی کرد. با قسمتی استرپادی مباحثات و مهاجرات داشته و در هجو قسمتی گفته: «شنیدم که ای شاعر بادپیما - ز اولاد بطن الزّنا می‌گریزی / ز خود هیچ کس می‌گریزد تو ابله - ز خود می‌گریزی، کجا می‌گریزی؟» تقی اوحدی که عامی را نخستین بار در آگره / اکبرآباد، هنگامی که عامی برای تجارت از دکن بدان‌جا سفر کرده بود، دیده بود، بار دیگر وی را در ۱۰۲۶ق در اردوی جهانگیر گورکانی، پادشاه هند (۱۰۱۴-۱۰۳۷ق)، در احمدآباد گجرات دید. اوحدی می‌گوید که عامی «در آن اردو آن قدر سماجت و خست کرد که حضرت پادشاهی [جهانگیر] او را گرفته به قلعه فرستاد، [و عامی] به اندک‌روزی درگذشت و قریب یک لک [= صد هزار] روپیه از او ماند که به سرکار آن پادشاه عاید شد، جواهر و اجناس و قرض مردم غیر آن‌هاست و با این حالت در حیات [چنان] زیست می‌کرد که هیچ گدای محتاجی نکند.» (عرفات العاشقین) عالمی اصفهانی مذکور در شام غریبان همان عامی اصفهانی است.

منابع: شام غریبان، ۱۷۹؛ شعرای اصفهانی شبه‌قاره، ۱۴۷-۱۴۸؛

کاروان هند، ۸۵۶؛ مخزن الغرائب، ۷۱/۴.

برزگر

عامی نهاوندی (ā.mi.ye.na.hā.van.di)، ملا عامی، سده یازدهم هجری، شاعر ایرانی. از زندگانی وی جز این آگاهی نداریم که از مردم نهاوند بود و در همان‌جا نیز برآمد. عامی با این‌که درس نخوانده بود، در سرودن شعر، به‌ویژه قصیده، توانا بود. او بعدها به هندوستان رفت و گویا در همان‌جا نیز درگذشت. از سروده‌های وی ابیاتی چند در تذکره‌ها به جا مانده است. نمونه‌ای از سخن او است: «از ستون آه بر پا کرده‌ام افلاک را - گر نفس دزدم به خود این خانه ویران می‌شود.»

منابع: تذکره نصرآبادی، ۲۸۶؛ الذریعه، ۶۷۸/۹؛ روز روشن، ۵۱۹؛

شام غریبان، ۱۸۱؛ کاروان هند، ۸۵۷/۲؛ نگارستان سخن، ۵۹.

جهان‌تاب